

تأملی بر جنبش زنان!

ناصر امین نژاد

۱- نگاهی عمومی

بویژه از اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ آزمانی که دیوارهای جوامع فئودالی بشدت در حال فروپاشی و روند بی برگشت زوال و امحاء مناسبات تولید فئودالی آغاز گشته بود و بنیادهای نظام جدید در بخش وسیعی از پهنه گیتی در حال نضج و گسترش بودند، مسئله زنان و حضورشان در جامعه نوین و مناسبات تولیدی آن و نقش و جایگاه اجتماعی اشان به موضوعی جدی و قابل توجه و البته گرهی هم تبدیل شد که تا کنون همچنان ادامه دارد.

اگر چه الزامات مناسبات سرمایه داری از سویی حضور زنان در عرصه های اقتصادی _ بعنوان نیروی کار ارزان و کار روزمزدی _ برای رونق بخشی نیاز سرمایه داری را طلب میکرد و اندک اندک درهای محیط کار را بروی آنان میگشود، اما از سویی دیگر اندیشه های ارتجاعی روینای نظام قبلی، که اکنون در سیستم جدید بنوعی دیگر فعال مایشاء شده بود با گسترانیدن دایره فعالیت زنان در عرصه های اجتماعی و کاربرد توانمندیهای آنان در بازسازی جامعه مخالفت میشد و جامعه را از بخش قابل توجهی از تواناییهای نیمی از جمعیت خود محروم میکرد. درست در همین نقطه گرهی بود که پایه های مادی و واقعی جنبش زنان برای حل و رهانیدن یقه جامعه از این تناقض اجتماعی شکل گرفت که تا به امروز به پیش میرود.

زنان از همان بامدادان شیوه تولید سرمایه داری در عرصه های کار و فعالیت اجتماعی رنج استثمار بغایت وحشیانه تری را _ به نسبت مردان _ بر دوش داشته اند. زنان در این سیستم بعنوان نیروی کار ارزان و به منظور برقراری توازن در تناسب نیروی کار لازم در جامعه مورد سوءاستفاده سرمایه داری قرار گرفته اند. این از سویی دیگر بشدت با ممانعتها و محدودیتهای اجتماعی، همچنین با ستم و تبعیض جنسی فزاینده ای روبرو بوده اند. اینچنین است که میبایست از طرفی همگام با مردان هم سرنوشت خود در محیطهای کار برای احقاق حقوق اقتصادی قدم به پیش بگذارند، و از طرفی دیگر برای کسب حقوق بشدت پایمال شده اجتماعی اشان و ستاندن حق آزاد زیستن و برسمیت شناخته شدن هویت و شخصیت مستقل خود در همه عرصه های اجتماعی و فرهنگی بعنوان نیمی جدائی ناشدنی از پیکره اجتماع برزمنند.

به این ترتیب زنان از همان ابتدا رنج ستم مضاعفی را بر دوش دارند که میبایست و میباید نقطه پایانی بر آن نهاده شود. این کشمکش تاریخی و این معضل اجتماعی در کش و قوس مدار مبارزه ای قرار گرفته است که روی بجلو دارد، نقطه پیشرفت و تکامل اجتماعی هر جامعه ای را میتوان به نسبت پس و پیشروی این کانون مبارزه محک زد، زیرا که این جنبش با توجه به علل، انگیزها و واقعیتهای

مادی و مطالبات آن در کلیت خود از خصلت بسیار قوی دمکراتیک برخوردار است. نمی توان از دموکراسی در جامعه ای سخن گفت در حالیکه زنان آن جامعه مورد آزار و تبعیض جنسی قرار دارند، نمیتوان جامعه ای را آزاد و رها دانست در حالی که نیمی از پیکره آن جامعه خود اسیر و در رنج است. بر همین مبنا مسئله زن و جنبش زنان بطور تنگاتنگی با دموکراتیسم انقلابی و اجتماعی در ارتباط است و دقیقاً از الزامات و پایه های ضروری آن بشمار میرود و حتی پیروزی نهائی و قطعی آن در گرو پیروزی نهائی و قطعی دموکراتیسم انقلابی است.

با تکیه بر همین واقعیتهای انکار ناپذیر است که مسئله زن و جنبش زنان از همان ابتدا مورد حمایت، توجه و تدقیق جنبش کمونیستی و مارکسیسم بطور اخص قرار گرفته است. مارکسیستها این جنبش حق طلبانه را شریک بلافصل خود در بنای جامعه سوسیالیستی میدانند. لنین پیروزی انقلاب سوسیالیستی را بدون شرکت فعال و همه جانبه آن نیمه دیگر جامعه، یعنی زنان ممکن و میسر نمی دانست. ایدئولوگهای مارکسیست در تدوین و تشریح علل و انگیزه های پیدایش جنبش زنان و سر منشأ استثمار آنان هم در عرصه تئوریک و هم به لحاظ سیاسی بیشترین تلاشها و جامعترین تبیینات و توضیحات عملی را ارائه داده اند. اینان پیگیرترین و پایدارترین مدافعان سرسخت جنبش واقعی زنان بوده اند. به همت و تلاشهای همه جانبه آنان جنبش زنان تاکنون توانسته است به دستاوردهای قابل توجهی نائل آید. این تاثیرات انکار ناپذیر تا بدان حد است که ایدئولوگهای بورژوائی راه گریزی برای انکار و تخطئه آن نمی یابند و سخن گزافی نیست اگر گفته شود که جنبش واقعی زنان از بطن جنبش کمونیستی سر برآورده است و با طلوع آن خورشید رهایی را لمس خواهد کرد.

«کلارازتکین» از بنیانگذاران جنبش انقلابی زنان، خود از رهبران برجسته جنبش کمونیستی آلمان و انترناسیونال دوم بود. به همت و تلاشهای پیگیرانه وی و هم قطارانش روز ۸ مارس بعنوان روز جهانی زن شناخته شد، این خود تاثیر بسزائی در شناساندن موضوع زن و جایگاه آن در سازماندهی سیستم اجتماعی و طرح مسئله ستم جنسی، نابرابری و تبعیضی که به نسبت آنان روا میرود، داشته است و دارد.

روز ۸ مارس روز یادمان و سالروز به گلوله بستن کارگران زن آمریکائی در سال ۱۸۷۵ بود که برای احقاق حقوق و طرح مطالبات خود به میدان آمده بودند. اینان تنها به همین خاطر از سوی پاسداران سرمایه به خاک و خون غلطیده شدند. اما تاثیر این روز و نقش بلامنازع کمونیستها در حرکت درآوردن و به میدان کشاندن موج عظیم جنبش زنان همچنان تا به امروز ادامه دارد.

جنبش زنان در طی این ۹ دهه گذشته و در سایه از خودگذشتگی و حضور یکپارچه زنان و بالارفتن سطح خودآگاهی عمومی درون جنبش بسیار بالنده و پیش رونده خاکیهای بسیاری را پشت سر گذاشته است. این جنبش حق طلبانه با وجود کاستیها، پراکندگیها و علیرغم تلاشهای بی وقفه ای که از سوی نظام بورژوازی برای به انحراف کشاندن و محدودکردن افقهای آن و به اصطلاح غیر سیاسی کردن مطالبات و خواستههایشان صورت میگیرد، باز هم روند این جنبش بالنده و رو به رشد و لگام ناشدنی همچنان به

پیش می‌رود و توانسته است علیرغم همه این دست اندازیه‌ها دستاوردهای بزرگی را در بخش وسیعی از جهان کسب کند که بهیچوجه با دهه های ماقبل خود قابل قیاس و ارزیابی نیست.

حق کار، حقوق یکسان در مقابل کار یکسان، حق رأی، حق مرخصیهای دوران بارداری، امنیت شغلی و آزادیهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و از جمله حقوقی هستند که در برخی از کشورهای غربی بطور نسبی بدست آمده است. حقوقی که زنان نیمه اول قرن ۲۱ و حتی بخشهای وسیعی از همین دنیای امروز و بویژه کشورهای عقب مانده و اسلامی به خواب هم ندیده اند. این تنها به مدد فعالیتهای سازمان یافته و حضور یکپارچه خود زنان به درجه اولی و پشتیبانی همه جانبه نیروهای کمونیست و ترقیخواه جامعه ممکن شده است. البته از این نمونه ذکر شده نباید این درک متبادر شود که زنان این جوامع به حقوق خود دست یافته اند. تصادفا اینان هنوز با مشکلات عدیده ای در تمام عرصه های فعالیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی روبرو هستند. هنوز جلوه های آشکاری از تبعیض و ستم جنسی بر جامعه مستولی است، هنوز هم ممانعتها و محدودیتهای آشکار و گاه پنهان بر سر راه زنان قرار دارد که از شکوفا شدن توانمندیهای آنان میکاهد. در این جوامع کالائی شدن جنس زن و تبلیغات گیج کننده و هیستریک در این زمینه ضربات بسیاری را بر هویت و شخصیت واقعی زن وارد کرده است. اینجا هم جنبش زنان دوش به دوش جنبش عدالتخواهانه عمومی و بمثابه بخش جدائی ناپذیر آن برای بهبود شرایط زندگی و دگرگون ساختن بنیادین شالوده های نظام سرمایه داری در تلاش است و تمام ابزارها و امکانات بدست آمده تا کنونی را برای نیل به پیروزیهای هر چه بیشتر و محو ستم و تبعیض جنسی و زدودن اندیشه های ارتجاعی بکار میبرد.

نکته قابل توجه اینکه جنبش زنان نیز بمانند هر جنبش اجتماعی دیگر خصلت نمای طبقاتی خود را داراست. این جنبش پای در زمین واقعی دارد و نمی توان ارادی آن را به آسمانها کشید و آنطور که ایدئولوگهای بورژوائی میطلبند و خواستارش هستند نمیتوان دلخواه دردها و علل پیدایش این پدیده را در حوزه های ذهنی گرایانه «اخلاقی» و آموزه های روانشناسانه جستجو کرد. تمامی این نابسامانیها، ستم و استثمار و از جمله ستم جنسی ریشه در سیستم ناعادلانه اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری و بنیادهای فکری آن دارد که با ملغمه ای از اندیشه های مذهبی و ارتجاعی پدرسالارانه آغشته است. و تنها با دگرگون سازی بنیادین این سیستم توزیع و تولید میتوان ریشه های این ستم و نابرابریها را زد و آنطور که گفتنی است آنگاه تاریخ واقعی جامعه و بشر آغاز خواهد شد.

نکته قابل توجهی دیگر اینکه؛ اگرچه درست است که زنان بطور عام در بستره روابط اجتماعی، همسان در منگنه افکار تاریک اندیشانه قرون وسطائی و عقب مانده قرار دارند و زیر تیغ تبعیض جنسی قرار گرفته اند و از این منظر از درد مشترکی مینالند و در متلاشی شدن آن و به پس رانده شدنش ذینفعند، اما بخش وسیعی از همین جامعه زنان یعنی زنان طبقات پائینی و لایه های زیرین که اکثریت جمعیت را هم تشکیل میدهند، علاوه بر تبعیضات جنسی از ستم مضاعفی هم مینالند که برای زنان طبقات مرفه و دارا ناآشناست. طبیعتا زنان خانواده های کارگری و لایه های مختلف زحمتکشان جامعه، زنانی که

کودکان تحت تکفل خود را نمیتوانند سیر کنند، زنانی که زیر سقف کارگاه عرق میریزند و استثمار میشوند و هنوز نمیتوانند نان بخور و نمیری را تهیه کنند و زنانی که از زور فقر و ناداری به تن فروشی ناچار میشوند از زخم دردی بسیار عمیقتر در رنجند که مثلاً با لغو «پوشش اجباری» و «اجازه دوچرخه سواری برای زنان» التیام نمییابد. و این در گرو تغییر بنیادی پایه‌های اقتصادی اجتماعی جامعه است و از ماحصل جامعه‌ای عادلانه میتوان انتظار داشت که این زخمهای عمیق و کاری را مرهمی باشد. بهمین روی در دل جنبش زنان میتوان گرایش‌ها و نقطه نظرات متفاوتی را دید، که خود بازتاب عینی همین تعلقات و نگرشهای طبقاتی است که در بطن عمل میکند و خود را نشان میدهد و با همدیگر دست و پنجه نرم میکنند.

سیستم بورژوازی حاکم با تمام امکانات و ابزارهای دولتی و تبلیغاتی و مکانیزمهای مرئی و نامرئی سعی در به انحراف کشانیدن این جنبش و غیر سیاسی کردن مطالبات آن را دارد. گاهی میبینیم که به نوعی «فمینیسم» گویا برابری طلبانه با مردان دامن زده میشود که مصنوعاً زنان را در مقابله با مردان قرار میدهد. و مردان را بطور عام بعنوان ریشه تباهیها جلوه گر میسازد، بدون آنکه به ریشه‌های ستم جنسی پرداخته شود. باید به این معضل آگاهانه و روشنگرانه برخورد کرد، چرا که میتواند توان بسیاری از این جنبش را به هز بکشاند و ابقا ستم جنسی را پردوامتر سازد و میتواند علل واقعی ستم و تبعیض جنسی و سر منشأ این فلاکت جامعه انسانی را در سایه نگه بدارد و آب را به آسیاب دشمن سرازیر کند.

۲- آن نیمه پنهان در ایران

- نگاهی به گذشته

زنان در عرصه سیاسی - اجتماعی جامعه ایران تا قریب یکصد سال گذشته در ظلمت و تاریکی مطلق میزیستند. از دید فرهنگ عمومی و مسلط آروزگاران آنان موجوداتی مهجور و ضعیفهائی ناقض الخلقه بودند که فقط مسئولیت زایش، و نیایش به درگاه ولی نعمتان خود را بردوش دارند. بردگان بی حیره وواجبی که تنها به درد حرم، پستوهای مطبخ، شخم و خانه‌داری میخورند! این حاصل و تراوش فرهنگ جامعه مردسالار آزمان بود که با جهالت مذهبی، آنهم از خشکیده‌ترین و تکیده‌ترین چهره‌های آن در عالم زندگی اجتماعی اشباع شده بود، از قبل آن جامعه‌ای داشتیم؛ عقب مانده، فلاکت زده و سیه روز که تا به امروز سایه مرگبار آن بکلی زوده نشده است.

درسالهای اوایل پیش و پس از انقلاب مشروطیت، آزمانی که جامعه ایران رخوت بیش از این را برنمی‌تافت و خیال برخاستن از خواب مردگی چندین ده ساله را در سر میپروراند، جرقه‌های از زایشی نوین بوقوع پیوست. این همزمان بود با فعل و انفعالات اجتماعی گسترده‌ای که در بخشهای وسیعی از دنیای دور دست عموماً، و در سرزمینهای همجوار خصوصاً در جریان بود. نظام سرمایه‌داری پا به عرصه وجود نهاده بود و دنیای اطراف خود را برای چنگ زدن به مواد خام و ثروت زیرزمینی انبوهتر می

پائید، عرصه‌های جدید از مبارزه برای تنازع بقا، آنهم در شکل و شمایل سرمایه‌داری بوجود آمده بود. پایه‌های پوسیده فئودالی درحال زوال و اضمحلال بودند. تنشهای اجتماعی در اشکال دیگر باز تولید شده بود، طبقه جدیدی با ابهت و توانمندی فزاینده‌ای پای بدوران مبارزاتی نوین گذاشته بود، انقلاب ۱۹۰۵ و خیزشهای متوالی در روسیه سیستم تزاریسیم را به چالش طلبیده بود و داشت پایه‌های نظام صد ساله تزاری را از هم می‌گسلاند.

اینها و همه در کنار عوامل داخلی از جمله استبداد بیحد و حصر دستگاه‌گنبدیده پادشاهی قاجار، فساد و غارتگری و توحش بینهایت تیولداران ... جامعه را بسوی ایجاد تغییرات و دگرگون ساختن نظم موجود سوق میداد. جان جامعه به لب رسیده بود و تغییر بنیادی را طلب میکرد. انقلاب مشروطیت نقطه عزیمتی بود بسوی جامعه‌ای متعادل، برای کسب آزادیهای مدنی و بنیادی کردن دخالت مردم در سرنوشت خود. این خود تاریخاً نقطه تعالی و پیشرفتی بود در حیات سیاسی اجتماعی جامعه ایران.

انقلاب مشروطیت و دگرگونیهای آندوران و سالهای بعد از آن - باوجود مثله شدن این انقلاب - خود سرآغازی بود برای ابراز وجود زنان و پیدایش نمادها و جرقه‌هایی برای دخالتگری عنصر زن در فعالیتهای اجتماعی که در جامعه درجریان بود. تلاطمات و تحرکات اجتماعی آندوران اندک اندک بستری را برای به میدان آمدن و دخالت زنان در کشمکشهای اجتماعی گشود. زنان برای اولین بار در بطن کانونهای گرم انقلاب آزرمان بویژه در تهران، تبریز و صفحات شمال قرار گرفتند و توانستند نمایش نسبتاً چشمگیری را از حضور خود بروز دهند.

شرکت زنان در مبارزات ضد استعماری و تجددخواهانه مشروطیت باوجود کاستیها و محدودیتهای بیشمار و علیرغم اینکه با مطالبات مشخص مسئله زنان به میدان نیامده بودند، اما باز خود معرف سربرآوردن زنان و حضور آنان در جامعه شد، و قابل توجه اینکه تاریخ پیدایش اولین نشانه‌های تشکل یابی جنبش زنان نیز به این دوران برمیگردد.

درهمین سالها که اندک نسیمی از آزادی، غبارها را از چهره‌ها رمانده بود و روزنه‌ای به دیار دیگراندیشی گشوده شده بود، فرصت و فضائی هم فراهم آمد که زنان نیز به اندیشه تشکل و نشان دادن هویت خود برآیند. به همین ترتیب بود که نطفه‌هایی از اولین انجمنهای زنان شکل گرفت و نخستین جراید مانند "دانش"، "شکوفه"، "زبان زنان"، "پیک سعادت نسوان"، "بیداری ما" و "نامه بانوان" به همت همین اولین دسته‌های زنان روشنفکر و آزادیخواه در مقاطع مختلف سالهای بعد از مشروطیت و سالهای زمامداری پهلوی ره به جامعه گشودند. تم اصلی این جراید را موضوعاتی همچون مبارزه با گرانی، قحطی و اعتراض به وضعیت بد زنان در امور آموزش، بهداشت و بیسوادی و ... بود. زنان بیدار آزرمان در مقالات مختلف از «زحمات فوق الطاقه و تکالیف شاقه» زنان صحبت میکردند و بخشی از رنج و مرارت طاقت فرسای زنان را بزبان می‌آوردند. باز به همت همین زنان پیشرو و اولین پیشگامان زنان مبارز بود که نخستین کلاسهای درس و مدارس دخترانه شکل گرفت.

این اقدامات اولیه اگرچه از دید امروز ممکن است بسیار اندک، جزئی و چه بسا کم اهمیت تلقی شود،

اما آنرا باید به نسبت فضای قبرستانی آندوران و عقب ماندگی مفرط جامعه و هار بودن زاید الوصف جهالت مذهبی آنزمان سنجید و محک زد. اینان میبایست در شرایط بسیار نابرابر اجتماعی و سیاسی و در میان انبوه سنگ اندازیها، ستمها، تبعیض و تحقیرها به جنگ تابوهای سنتی و مذهبی جامعه میرفتند و رنج بینهایت را تحمل نمایند.

اینان در اولین قدمها همانطور که انتظار میرفت و میبایست چنین باشد با ارتجاع هار مذهبی روبرو شدند. بر بلندای خرافه و جهل مذهبی نقاره تکفیر و ارتداد را برای خاموش کردن این اخگران روشنائی بکار گرفتند. آیت الله نوری، عمله استبداد قاجار، علمدار و سخنگوی این یورش و هوچیگری تاریخی بود. او اعلام کرده بود: «مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان بمانند اباحه مسکرات و اشاعه فاحشه خانه هاست» او و حجره نشینانش در تکاپوی مردارخوارانه تمامی جهل جامعه را علیه این خود آگاهی درونی بسیج نمودند و از هیچ تلاشی برای بازگرداندن آب رفته به جوی فروگذار نکردند.

در این میان سیاست «کشف حجاب» رضاخان، بتقلید از آتاتورک و پائین کشانیدن چادر و روسری به زور چماق و سرنیزه، اقدامی بازدارنده و روندی انحرافی و سیاستی کذائی و بی پایه بود در مسیر رشد و تکامل جنبش مادی و واقعی زنان. این اقدام تصادفاً عکس العمل منفی و عمومی جامعه را که خود ناشی از تنفر مردم نسبت به حکومت استبدادی رضاخان بود، برانگیخت. این روش زورگویانه خود به سنگ بزرگی لای چرخ خودآگاهی و رشد طبیعی جنبش زنان تبدیل شد.

بهرحال در این چهار دهه پر تلاطم، چهره اجتماعی ایران دستخوش تغییراتی برگشت ناپذیر گردید. طی این دوران همراه با بسته شدن نطفه های نظام سرمایه داری و ضربه خوردن مناسبات فئودالی، موجی از روشنفکری و ترقیخواهی نوین فضای ایران را فراگرفت. این موج و بارور شدن آن خود ثمره تلاشهای بی وقفه چندین دهه فعالیت نسل نخستین روشنگران این جامعه است.

بدون شک تحولات شگرف و بزرگ دنیای بیرون نیز در پروراندن و شکل گرفتن این موج بزرگ تاثیر بسزائی داشته اند. خصوصاً وقوع انقلاب اکتبر و فروپاشی نظام پوسیده تزاری و فراگیر شدن اندیشه های پیشرونده بلشویکی در منطقه و همسایه دیوار به دیوارش ایران، در خلق این روند مبارزه جوئی و تکان دادن جامعه بسوی ایجاد تحولات مستقیماً تأثیرگذار بود. در این میان نقش نسل اولیه سوسیالیستهای ایران، که خود از فعالین مبارزات اجتماعی و پیشگامان دانش و روشنگری و فرهنگی این دوران بوده اند را نمیتوان از نظر دور داشت. اینان برای اولین بار مسئله زنان را بعنوان بخشی بسیار مهم از مسائل گرهی و حاد جامعه از حاشیه به متن بحثهای سیاسی اجتماعی روز آوردند. اولین مراسم ۸ مارس به همت اینان برگزارگردید و اولین جمعیت «پیک سعادت نسوان» و جریده «پیک سعادت» در سال ۱۳۰۱ شمسه زحمات اینان بود.

همچنین بخش بزرگی از این موج روشنگری و ترقیخواهی و مبارزه با جهل و خرافه مذهبی - که نقش اصلی را در اشاعه تبعیض جنسی ایفاء میکند - مرهون زحمات نسل اولیه روشنگران و نویسندگان آزاد اندیش این جامعه است. نواندیشانی همچون «زین العابدین مراغه ای»، «میرزا فتحعلی آخوندزاده» و نسل

متأخر آنها همچون «جمالزاده»، «فرخی یزدی»، «کسروی»، «عارف قزوینی»، «میرزاده عشقی»، «ایرج میرزا»، «هدایت» و «چوبک» و... در این خصوص بسیار زحمت کشیدند، پنجه در پنجه تباهی انداختند و با زبان نافذ و قوی و هزال خود نقاب ریاکاران و ظاهرسازان را می دریدند. اینان توانستند در طول حیات ارزشمند خود در آن دوران گذار و حیاتی مجموعه درخشان و ماندگاری را در مبارزه با جهل و سنت گرائی و هجو خرافات مذهبی بجای بگذارند. زنان را به ایفاء نقش اجتماعی و فرهنگی تشویق کنند و دکان و بساط گندم نمایان جو فروش را بهم بریزند.

به این ترتیب زنان در آن مرحله تاریخی که صحبتش رفت بهیچ وجه تنها نبوده اند و از پشتیبانی فکری، سیاسی و عملی بخش وسیعی از روشنفکران، مبارزان و پیشروان این جامعه برخوردار بوده اند. با اینهمه هنوز میبایست در میدان بسیار نابرابرانه ای مطالبات خود را به پیش ببرند.

بعد از اضمحلال حکومت رضاشاه و گشوده شدن درهای زندان و گسستن چفت و بستهای استبداد پهلوی فرصت مناسبی برای شرکت فعالانه جمعیت کشور، از جمله زنان، در فعالیتهای سیاسی اجتماعی و فرهنگی بوجود آمد. تشکلهای سیاسی متعدد سر برآوردند، اتحادیه های کارگری و دهقانی بوجود آمدند و جامعه مطبوعاتی توانستند فارغ از سانسور دور تازه ای از فعالیت روزنامه نگاری را آغاز نمایند، حکومتهای خودمختار در کردستان و آذربایجان سربرآوردند...

در این سالها حضور زنان در عرصه های متفاوت و پیشرفتهای نسبی آنان در میدانهای دانش و فن آوری و کشانده شدن بخش وسیعی از آنان به کار در عرصه های اقتصادی و خدماتی مهر برگشت ناپذیری حضور زنان در اجتماع و امورات قبلاً ممنوعه را بر پیشانی جامعه زد. بسیاری از تابوهای سنتی، ارتجاعی و عقب مانده، بدون اینکه دنیائی هم به آخر رسیده باشد شکسته شد. اکنون کار زنان در جامعه دیگر آنچنان غیر عادی بچشم نمیرسید. اینها، همه قبل از هر چیز به همت خود زنان و حضور و مقاومتشان و با پشتیبانی نیروهای روشنفکر و ترقیخواه جامعه میسر گشت. اگرچه هنوز راه دشواری در پیش بود و مخاطرات بسیاری را میبایست پشت سر نهاد، اما باز هم اولین ثمره های مقاومت به گل نشسته بود و پیروزیهای بدست آمده بود که پیش از این تصور آن غیر ممکن بود.

حکومت دوم پهلوی که بیش از این تاب جامعه ای نسبتاً آزاد را نمیتوانست بیاورد، و آزادی بیان و اندیشه را بر نمی تافت، همچون سلفان خود به سرنیزه و کانونهای انگلی و ارتجاعی مذهبی پناه آورد. با همیاری و به کمک شمشیر دولبه ای از «زاهدی - کاشانی» و «باطمانقلیچ - فلسفی» کودتائی خونین سازمان داده شد. دیگر بار اعدام و شکنجه و داغ و درفش آغاز و تشکلهای سیاسی و مردمی ممنوع و در روزنامه های غیر خودی بسته شدند، تا بانگ عدالت طلبی و آزادی را مجالی برای ابراز نباشد. طبیعتاً جنبش انقلابی زنان نیز از این یورش همه جانبه در امان نماند و در این میدان مبارزه و مقاومت ضربات سنگینی را متحمل شد.

حاکمان مستبد از این حکومت وحشت نیز طرفی نسبتند و نتوانستند از این روزگاران تنگ و تاریک امید به رهائی و بهروزی را بخشکانند. جوشش و غلیان از روزنه های دیگر سر برآورد، سیستم نامتعادل

حکومتی خود در چنگ تضاد دوگانه‌ای گرفتار آمده بود. کشمکشهای هرم قدرت در طول یک دهه، خود بازتابی از منازعات درونی دو سیستم نیمه فئودالی - نیمه سرمایه داری بود که اقتصاد و ثروت عمومی جامعه را در انحصار داشتند. تا اینکه سرمایه جهانی از آستین «بانگ جهانی» گسستن از آخرین حلقه‌های فئودالی را به دربار شاه دیکته کرد.

در این دوران فارغ از هر پیامد اقتصادی، فرصتهای برای حضور زنان در جامعه گشوده شد و علیرغم تلاشهای ارتجاع مذهبی و شبکه‌های تنیده شده حوزوی در جلوگیری از فعالیتهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زنان، خیل میلیونی زنان وارد بازارهای کار و عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی شدند. زنان توانستند با وجود همه محدودیتهای فشارها و تضیقات و تبعیضات انبوه، بخشی از توانمندیهای خود را بویژه در زمینه‌های فرهنگی - اجتماعی بکار بگیرند. همین دیکتاتوری نوپای سرمایه داری، از آنجائی که فعالیتهای سیاسی را تنها در دایره خود و دسته‌های کارتونی حکومتی و مجلسهای نمایشی "بله قربان گو" میپذیرفت، هر ندای عدالتخواهانه با سرکوب و وحشیگری پاسخ میگرفت و هر حرکت سازمان یافته، آزادی طلبانه و مترقی بشدت سرکوب میشدند. پر واضح است که در این فضای خفقان آلود همچنان فعالیتهای سیاسی برای اکثریت جامعه و بالطبع زنان در راه رفع تبعیض، استثمار و ستمگری منطقه ممنوعه بود. از طرفی هم کانونها و سازمانها و احزاب کارتونی را اجیر کرده بودند تا در اوج انزوا و نفرت عمومی به رنگ و لعاب چفت و بستهای زوار دررفته دولتی بپردازند.

در این میان سازمانهای فرمایشی و حکومت ساخته زنان علیرغم تلاشهای فریبکارانه و دروغین هرگز نتوانستند بغیر از دسته‌هایی از زنان مرفه و وابستگان حکومتی، بخشی حتی کوچک از این جمعیت میلیونی را به دام سیاستهای شیادانه حکومت بکشانند. جنبش واقعی زنان همچنان در دل جامعه و در بطن مبارزات ستمدیدگان و اقشار و لایه‌های رنج‌دیده در راه رهایی از ستم و استثمار و تبعیض و کسب آزادی مسیر پرفراز و نشیب مبارزه و مقاومت را پی گرفت.

از ویژگیهای بارز این دوران همان قطبی شدن جنبش زنان و آشکار شده تفاوتها در نگرشها، خواستها، انگیزه‌ها و مطالبات خود جنبش بود، که از تفاوتهای طبقاتی و اجتماعی نشأت میگرفت. بخش ناچیزی از زنان - از طبقات مرفه و بلندپایه گان دولتی در کنار بورژوازی حاکم و در تائید سیاستهای سرکوبگرانه رژیم ساز خود را میزد و اکثریت قریب به اتفاق زنان - زنان کارگر و لایه‌های زحمتکش و روشنفکر - با حضور فعال و مؤثر خود، با اعتراضات و اعتصابات مداوم خود، با طرح مطالبات سیاسی اجتماعی خود، نشاط و توان تازه‌ای به جنبش عدالتخواهانه جامعه علیه دیکتاتوری پادشاهی بخشیدند.

وجود گسترده زنان و فعالیتهای آنان در گروهها و سازمانهای انقلابی و کمونیستی و سازمانهای پیشرو دانشجویی، فعالیتهای نظامی، دخالت وسیع در سازماندهی اعتراضات و تظاهرات و فعالیتهای روزمره علیه ستم و تبعیض و بی عدالتی، شرکت همه جانبه و قدرتمندانه در روند سرنگون ساختن رژیم پهلوی، تأکید مجددی بود بر این واقعیت که این جنبش از آنچنان توان و پتانسیل انقلابی و دموکراتیک

برخوردار است که میتواند و باید همچون بازوی پر قدرت جنبش عمومی و عدالتخواهانه جامعه عمل کند. پیروزی انقلاب ۲۲ بهمن پیوند ناگسستنی و سرشتی این حلقه های جنبش را نشان داد.

۳- زایشی در عمق

سرانجام پس از یک دوران نسبتاً طولانی خشت بر خشت نهادن و تدارک بطنی در درون جامعه، علیرغم فرازها و نشیبها، منطق پویائی تاریخ و میل به تحول سازی پاسخ گرفت و جامعه ایستا و جزیره ثبات آریامهری آنچنان به تلاطم افتاد که در اندک زمانی رگ و پی ساختارهای سلطنتی از هم گسیخته شد. این نقطه عطف و عزیمت تاریخی جامعه ایران که در ۲۲ بهمن پدید آمد، میتوانست دوران گذاری باشد بسوی پیشرفت اجتماعی، عدالت و روزگاری بدور از سایه استبداد. اما اینچنین نشد و قیام بهمن به یک "پیروزی تاریخی در لبه پرتگاه" تبدیل شد، زیرا که ضد انقلاب اسلامی با استفاده از اشتباهات، خامی ها و نارسائیهای جنبش و به مدد سرمایه داری جهانی موفق به سرکوب خونین و مهار آن شد. جمهوری اسلامی که در بستری از پیش زمینه های تاریخی مشخصی و در شرایط و احوال مناسب خارجی و تدابیر "کمربند سبز" بر گرده انقلاب نشسته بود، از فردای پیروزی به زیرسازی حکومت ایدئولوژیکی خودمشغول شد. این ممکن نمی شد مگر با بازگردانیدن مردم به خانه ها و بازپس گرفتن سنگرها و دستاوردهای کسب شده انقلاب. این نیز خود بجائی نمی رسید الا توسل به سالوسی و فریبکاری از طرفی و خشونت و سرکوب وحشیانه از طرفی دیگر، که الحق هر دو را با چیرگی به پیش برد.

زنان و جنبش حق طلبانه و آزادیخواهانه آنان از جمله اولین سنگرهائی بود که رژیم جمهوری اسلامی از همان فردای انقلاب تمام هم و توان خود را برای متلاشی کردن آن بکارگرفت. حذف زنان و جلوگیری از شرکت موثر آنان در عرصه های اجتماعی و اقتصادی و بازگردانیدن آنان به کنج خانه ها در سرلوحه برنامه های جمهوری اسلامی قرار گرفت. سیاستی که تا به امروز با افت و خیز اما پیگیر همچنان دنبال شده است.

تحقیر و هجو هزاران زن آزده ای که در فردای انقلاب مراسم ۸ مارس را (۱۷ اسفند ۱۳۵۷) بر پا کرده بودند و تحریک گله های حزب الله و لجن پراکنی علیه آنان اولین زنگ خطری بود که بر عیله آزادی و حق طلبی نواخته شد. متأسفانه این جرقه آنچنان که میبایست به آن بهائی داده نشد و فردا و فرداهای تیره ای را برای جامعه ایران نوید میداد.

حاکمان جمهوری اسلامی در پی گذشت روزگاران، به تناسب "استقراری" که با زور و سرنیزه فراهم کرده بودند، هر روز پیش از پیش اهداف شوم و نیات پلید و ارتجاعی خود را آشکار می کردند. اینان آزادی

کشی را از ستاندن حق آزاد زیستن برای زنان آغاز کردند. شعار «یا روسری یا توسری» آغاز وحشیانه‌ای بود برای شلاق زنی، برای قصاص و سنگسار.

به این ترتیب از همان ابتدا فضائی تدارک میشد که نیروهای آزادیخواه و پیشرو به پس کشانده شوند و سرکوب گردند و در ضمن آن زنان نیز بیش از پیش در عرصه های اجتماعی و اقتصادی کم رنگ شوند. حمله به نیروها و سازمانهای انقلابی، چپ و کمونیست، یورش و شبیخون به مراکز نشر و چاپ افکار مترقی و پیشرو، بستن دانشگاهها و پدیده ارتجاعی و مزورانه "انقلاب فرهنگی" در راستای این اهداف بودند.

این فضائی بود که با رعب و خشونت نفرت انگیز گزمه های "امر به معروف و نهی از منکر"، موتور سواران اسید پاش و زنجیر بدستان و قداره کشان حزب الهی همراه با چاشنی لاطائلات "دفاع از حرمت و شخصیت زن" و خرافات بشدت عقب مانده عقیدتی بنا میشد و روز از پی روز سایه قبرستانی آن برای بخش عظیم جامعه ایران و بویژه برای زنان این جامعه سنگین، تیره و تیره تر می گشت.

گفتنی است در دنیای امروز ستمگری بر زنان متاسفانه ابعاد جهانی دارد. در گوشه و کنار دنیا بطور نسبی تبعیض جنسی و ستمگری بر زنان روا داشته و می رود. بهمین دلیل ستم کشی زنان ابعاد گسترده جهانی دارد و همین ویژگی، خصلت جهانی به جنبش زنان داده است.

در این دنیای ناعادلانه کم نیستند سیستمها، افکار، اعتقادات و رسومات عقب مانده و پوسیده ای که بر تبعیض جنسی پای می فشارند و بطور مرئی و نامرئی آنها تبلیغ و توجیه می کنند. در همین دنیای لیبرالیسم سرمایه داری که داعیه تمدن و آزادی آن دنیا را کر کرده است، شمه ها و نمونه های آشکار و برجسته ای از همین ستم و تبعیض جنسی و در یک کلام ستمگری بر زنان مشاهده می شود.

اما آنچه که در ایران می گذرد، آن سرنوشتی که برای زنان جامعه ما تدارک دیده شده است، نوع بسیار افسار گسیخته ای است از آنچه که تبعیض و آپارتاید جنسی میتوان نام گذاشت. حاکمان جمهوری اسلامی سفسطه های از نوع "شخصیت والای زن"، "حرمت واقعی زن" و گنده گذاریهای مالیخولیائی از قبیل "بهشت زیر پای مادران قرار دارد" دنیای زمینی و واقعی را برای زنان به جهنمی مالا مال از آزار و شکنجه روحی و جسمی تبدیل کرده اند. اینان میخواهند پندارهای کوتاه فکرانه و عقب مانده خود را که بر بنیادهای فکری متحجرانه و قرون وسطائی اسلامی استوار است با نام قوانین ازلی و ابدی، با زور چماق و سرنیزه بر جامعه تحمیل کنند.

مابه ازاء این تفکر و عملکردهای ضد بشری بر جامعه ایران و بویژه زنان این جامعه بسیار گران تمام شده است. سرنوشتی بسیار تلخ و دردناکی برای اکثریت زنان رقم زده شده است که در طول دهه های ماقبل بی نظیر بوده است.

کارگزاران نظام جمهوری اسلامی نه تنها مطالبات امروز زنان را کفرانگیز و نابخشودنی میدانند و با شدت در مقابل آن ایستاده اند، بلکه دستاوردها و حقوق کسب شده دیروزی را نیز نشانه رفته اند و با نام مبارزه با طاغوت آنها لگد مال و حذف کرده اند. اینان حتی قانون نیم بند خانواده در نظام قبلی را

بر نمی تابند. خمینی میگوید: «این قانون که به اسم قانون خانواده به امر عمال اجانب برای هدم احکام شرعی و برهم زدن کانون خانواده مسلمانان از مجلسین غیر قانونی و غیر شرعی گذشته است، برخلاف احکام اسلام است و امر کننده و رأی دهندگان از نظر شرع و قانون مجرم هستند... بچه های آن خانواده ها زنا کارند».

بانگاهی گذرا به قوانین، مصوبات و دستورالعملهای رهبران و سردمداران این نظام، در ارتباط با موضوع زن و امورات مربوط به زندگی خانوادگی و اجتماعی آنان، میتوان عمق و ماهیت فوق ارتجاعی و ضدبشری این فسیلهای تاریخی را مشاهده کرد.

بیکارسازی، اخراج و بازخرید کردن صدها هزار زن کارگر و کارمند در بخشهای صنعتی، تولیدی و خدماتی. حذف پستهای مدیریتی زنان در امور اقتصادی و تولیدی، حذف رشتههای مدیریتی و فوق تخصصی برای زنان. لغو حق قضاوت، لغو قانون نیم بند "حمایت از خانواده"، ممنوعیتهای ورزشی و فرهنگی. ایجاد محدودیتهای فزاینده در شرکت زنان در عرصه های اجتماع، زیر پا نهادن حقوق انسانی زن در زمینه های ازدواج و طلاق، ارث، نگهداری و سرپرستی کودک و نهایتاً دخالتهای روزمره در زندگی خصوصی زنان و آحاد جامعه و بسیاری دیگر از این دست نمونه های آشکاری از این بربریت قرون وسطائی اند تاکنون ضربات جبران ناپذیری را بر کل جامعه ایران و بویژه زنان وارد کرده ست.

قوانین جزائی، تعزیرات حکومتی، مجازات اسلامی، احکام دیه، حد، قصاص و سنگسار، همچنین مصوبه هائی از قبیل «انطباق نظام پزشکی با قوانین شرعی»، «ممنوع بودن استفاده ابزاری از زنان و دفاع خارج از موازین شرعی و قانونی از زنان» نداشتن حق طلاق، محدودیتهای حق کار، حق سفر، حق تحصیل در خارج کشور و منوط کردن آن به اجازه پدر، طرحهای جدا سازی زنان در محیطهای کار و زندگی اجتماعی و حتی در ترافیک نمونه های دیگری هستند از این ددمنشی که از سوی نظام اسلامی بر جامعه ایران تحمیل شده است.

این سیاستهای تحمیلی اگرچه کل جامعه را به تباهی کشانده است، اما آثار و تبعات تباہ کننده آن بیش از پیش لایه های پائین جامعه؛ کارگران، زحمتکشان و زنان این طبقات و اقشار رنج دیده کشور را تهدید کرده است و می کند. آمارهای بیکاری، رشد کسترده فقر، اعتیاد روزافزون، سربرآوردن پدیده های فاجعه بار و رو به تزايد خودسوزی، خودکشی و خودفروشی تحت نام صیغه، پیدا شدن مقوله های از قبیل دختران فراری، کارتون خوابها، قتل زنان تحت نام "پاکسازی جامعه از مفسده ها"! همچنین افزایش بیماریهای روحی و روانی، افت شدید سطح زندگی، معیشتی و آموزشی... همگی عوامل تهدیدکنندای هستند که مستقیماً زندگی این اکثریت جامعه را نشانه رفته اند.

بنیادهای فکری

رژیم جمهوری اسلامی بمانند هر رژیم و سیستم دیگری در دنیای امروز بر بنیاد و تمرکز سرمایه داری آنهم از طفیلی ترین بخش آن یعنی سرمایه تجاری و دلال بنا نهاده شده است. در دنیای امروز و در دوروبر ما از این نوع رژیمهای اقتصادی کم نیستند، اما آنچه که این رژیم را اکنون در دنیای کنونی

غیر متعارف کرده است، روبنای بشدت ارتجاعی و عقب مانده آن است. این رژیم رهرو راستین و واقعی بنیادهای ایدئولوژیکی اسلامی است. عملکردها اجتماعی و سیاستها و روشهای خود را از این آبخشور استخراج میکنند و پر واضح است آنچه که بر زنان ایران در این خصوص وارد شده است و ستم مضاعفی که زنان بجرم زن بودن بر دوش دارند، بیش از هر چیز از این سرمنشاء و این ناحیه است.

سردمداران و ایدئولوگهای جمهوری اسلامی با صراحتی وقیحانه و با تکیه بر متون اسلامی سیاستهای زن ستیزانه خود و آپارتاید جنسی را بر مبنای بینش ارتجاعی و قرون وسطائی خود تبلیغ و توجیه میکنند. در این ساختار بینشی علیرغم تفاوتهای ظاهری، فرقه ای و باوجود همه سفسطه کاری و خالص کردن ها هرگز جایی برای عنصر زن در ردیف یک انسان همپا و برابر با مرد، وجود ندارد. در این چهار چوب فکری زن عملاً- صرفنظر از تملقات و تعارفات رقت انگیز و دروغینی که آنان را زبانا و سالوسانه تا "عرش اعلا" سوق میدهند- اجزا و کشتزاری است برای تولید نسل و اطاعت از مالکش.

ازنظر اینان زنان موجودات درجه دومی هستند که تنها برای خدمت به مردان آفریده شده اند. در متون، احادیث و روایات قرون وسطائی اینان که با زوروق امروزی پوشانیده میشود، زنان بعنوان نعمت ارزانی شده به مردان توصیف شده اند. زنان ضعیفهائی هستند که روحشان همیشه آماده حلول شیطان و گمراه کننده جامعه است. پس باید همیشه تحت قیود و اراده مردان باقی بمانند و مهار شوند و گرنه در چشم برهم زدنی مردان را از راه بدر میکنند و با هر موی مژگانشان هزار تیر بر قلب مرد مسلمان وارد می شود. از نظر اینان زنان دامهای شیطانند، قعر خانه (بیوتین) بهترین جا برای آنان است. «زنی که شوهرش از وی راضی نباشد و بنده فراری هیچ وقت بخشیده نخواهند شد»، «مردی که مشاورش زن باشد ملعون است»، زن عورت است اگر از خانه خارج شود شیطان به سراغش می آید، زنان همردیف خانه و اسبند، زنان باید برای مرده خود گریه و زاری کنند و ...

اینها نمونه های بسیار اندکی است از این لاطائلات قرون وسطائی که در کنج افکار تیره این سیاهکاران لانه کرده است و دیوانه وار و با چشم پوشیدن از هر گونه اصالت اخلاقی و با دست یازیدن به هر روش غیرانسانی میلیونها انسان این جامعه را به بند و بردگی کشانده اند.

افاظات و گفته های سران امروزی جمهوری اسلامی از خمینی که میگفت «از برابری زن و مرد ابراز تنفر کنید» تا رفسنجانی که تفاوتهای فیزیولوژیکی را بهانه کرده است تا بگوید «عدالت به این معنا نیست که هر قانونی وضع شود برای زن و مرد یکسان باشد، زیرا مردها تواناترند و این اختلاف در سپردن مسئولیتها، تکالیف و حقوق مؤثر واقع می شود» تا رهبر جدید و دیگر مهره های ریز و درشت، همگی علیرغم پراکنده گوئیها سرانجام به همان سرمنشاء برمی گردند که ستم و تبعیض جنسی را قانونمند و ازلی میدانند و به اراده آسمانی گره زده اند.

زنان تسلیم نشده اند

غلظت و شدت سیاستهای زن ستیزانه جمهوری اسلامی، تقویت افکار و گرایشات پوسیده مرد سالاری و خشونت افسار گسیخته در اجرای این سیاستهای ضد بشری، اگرچه ضربات بسیار جدی را بر پیکره این

جامعه وارد کرده است، اما در عین حال عکس العمل و واکنشهای بسیار جدی و قابل تأملی را نیز علیه این باورها و حتی سرمنشاء آن موجب گشته است. می گویند "هر فشاری از باریکی می گسکد، مگر زور و ستمگری که در زمختی و انبوهی" این نیز حکایت جمهوری اسلامی و سیاستهایش بویژه در مورد مسئله زنان است.

جمهوری اسلامی تا جایی که توان داشت و دارد از زور و فشار و بیرحمی نمونه وار در اجرای سیاستها و بینشهای ارتجاعی خود استفاده کرده است، تا جایی که برای شماطه گری و فریبکاری را مجالی دست میداد برای تبلیغ و ترویج و توجیه زن ستیزی و عقب ماندگی هیچ دریغ نورزید. اما اکنون بیش از بیست سال میگذرد و هنوز که هنوز است مرادش حاصل نشده است و کشتی زوار دررفته اش به گل نشسته است.

اینها میخواستند، اما نتوانستند، حتی میخواستند همچون طالبان سراسیمه و چهار نعل بتازند. این نتوانستن و واماندن نه از سر دلرحمی و مسلک و تفاوت بینشی، بلکه در واقعیات اجتماعی ایران و رشد روزافزون خودآگاهی و شعور سیاسی - اجتماعی عمومی و بویژه فعالیت و مقاومت همه جانبه خود زنان در برابر باورهای ارتجاعی نهفته است، و گرنه همه از یک قبرستان بیرون آمده اند و از یک تبارند.

این تجربه گرانبها به قیمت گزافی برای جامعه زنان ایران تمام شده است. زنان در این مسیر و در طی این حاکمیت سیاه ضربات بیشماری را متحمل شده اند، شکنجه، اعدام، سنگسار، تحقیر و اهانتها را پذیرا شدند، اما تسلیم نشدند. زنان با مبارزات مستمر و پایدار خود بنیادهای اجتماعی و فکری ستم جنسی این نمایندگان آسمان را به چالش و بن بست جدی کشاندند.

به این ترتیب شدت اعمال ضد انسانی علیه زنان، جنبشی را در سطح و عمق دامن زده است که تاکنون در هیچ دورانی از حیات تاریخ اجتماعی ایران دیده نشده است. این جنبش به خون آغشته مجبور ماند در دوران قلع و قمع های وحشیانه از صغر شروع کند، ابتدا مرعوبانه و با پیشرفتی نامحسوس، سپس جسورانه و پر طنین و اکنون تهاجمی و سربلند ابعاد جامعه را در هم نوردیده و ابهت فاشیستی رژیم را به خاک مالیده است. این جنبش، بلاواسطه و قبل از هر چیز با حضور مستقل خود زنان شکل گرفته است. انگیزه های و پتانسیل قوی برای رشد و به میدان آمدن هر چه بیشتر آن و سنگین تر کردن کفه ترازو بنفع جنبش آزادیخواهی و برای محو جمهوری اسلامی را دارد.

دیگر دوران رکود و سکوت پس از گذراندن رنجها و مصائب بیشمار بسر آمده است. و اکنون جنبش زنان بمثابة جنبشی واقعی، موجود و حاضر در صحنه به فاکتور بسیار جدی در فعل و انفعالات کنونی و آینده جامعه ایران تبدیل شده است. وجود توانمند این جنبش پایه های رژیم را بلرزه در آورده است، زیرا که تأمین خواستها و مطالباتش بیش از پیش به عدم وجود رژیم جمهوری اسلامی گره خورده است.

درحال و هوایی اینچنین که جنبش پر تکاپوی زنان میروید که سرنوشتها را رقم زند، شماری از دارودسته های رنگ و وارنگ "دور و نزدیک" به حاکمیت به صرافت افتاده اند، که اکنون با تعبیراتی دیگر نمایشی از دمسازی گریهای سالوسانه را عرضه کنند و میدانی را برای مانور و جولان بیابند. اکنون باوجود همه

این سیاه کاری ها و اعمال صد انسانی که از جانب آنان و عملکردهای تا کنونی اشان بر زنان وارد شده است، باز هم ریاکارانی از همین قماش معمم و کراواتی سخن از شخصیت والای زن در جامعه اسلامی ایران!! و پاسداری از حرمت زن میزنند، و گاه گاه اشک تمساح بر تضحیقاتی میریزند که از طرف "متحجرین" بر زنان روا شده است!!

اینان میخواهند به اصطلاح سیاستها و روشهای گاه تخفیف یافته تری را بخورد جنبش بدهند و آنرا به سرابی دیگر و انحرافی دردناک بکشانند. اینان به اینطریق میخواهند مارکس گفتنی" برخی وصایا و مطالبات جنبش بخون غلطیده جامعه را در دست بگیرند و آنرا بنفع هیئت حاکمه و علیه انقلاب بکار اندازند"

اما این شگردهای زنگ زده _ که در فکر ریشه است و به آرایش و پیرایش شاخ و برگ دل مشغول است _ نمی تواند و نباید راهی بجائی ببرد. این به مدد قدرت خودآگاهی زنان و نیروهای پیشرو جامعه ممکن است. باید به نقد و افشاء این روش انحرافی و آنچه که امروز به نام "فمینیست اسلامی" تزئین میشود اقدام کنند.

تأمین خواستههای اساسی و بنیادین جنبش زنان تنها در صورت سرنگونی جمهوری اسلامی و به پس راندن اندیشه های ارتجاعی آن ممکن و عملی است. تنها پیوند طبیعی این جنبش با جنبش دموکراتیک و انقلابی کارگران و ستمدیدگان جامعه است که میتواند فردائی بدور از ستم و تبعیض و بهره کشی را به ارمغان آورد.

برگرفته از نشریه «جهان امروز»

شماره های ۸۰، ۸۱ و ۸۲